

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دهم، شماره 4، زمستان 1388، شماره مسلسل 40

## بازشناسی جنگ‌های امیرالمؤمنین علی □ از دیدگاه فرقه‌های کلامی

تاریخ دریافت: 88/8/16 تاریخ تأیید: 88/10/9

دکتر حسین مفتخری\*

نبی اله باقری زاد گنجی\*\*

سلسله حوادثی که از اواسط دوره خلافت عثمان آغاز شد و به قتل او انجامید و همچنین حوادث دوره پنج‌ساله خلافت علی □ به خصوص جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، در پیدایش دیدگاه‌های تازه سیاسی و عقیدتی نقش بسیار مهمی داشت. مسائلی چون کفر و ایمان، که در این زمان ذهن جامعه اسلامی را به خود مشغول کرده بود به صحنه مجادلات فکری مسلمانان کشیده شد. همین امر سبب شد تا فرقه‌های کلامی که بعدها به وجود آمدند، آرای گوناگونی را درباره این جنگ‌ها، شرکت کنندگان و کشته شدگان در آن بیان دارند. مقاله حاضر به بررسی این دیدگاه‌ها می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: علی □، عایشه، طلحه، زبیر، معاویه، جمل، صفین، خوارج، اهل بقی.

\* دانشیار دانشگاه تربیت معلم تهران

\*\* کارشناس ارشد تاریخ اسلام

## مقدمه

از مهم‌ترین علل ابتدایی پیدایش انشعابات و تفرق آرا در تاریخ اسلام می‌توان به جنگ‌های دوره خلافت امیرالمومنین علی □ اشاره کرد. در دوره پنج ساله خلافت علی □ گروه‌های مختلفی از جمله «اهل بعی»<sup>۱</sup> ظهور کردند. البته منشأ و آغاز فعالیت و قدرت‌یابی اهل بعی با اندکی تسامح به دوره خلافت عثمان بر می‌گردد؛ اما نکته مهم اینکه بغات در دوران خلافت علی □ در مقام جناح مخالف حکومت پا به عرصه گذاشتند و به عنوان مدعی خلافت مسائل جدیدی را در جامعه رقم زدند.

بغات کسانی هستند که بر امام حق خروج قائل‌اند و از اطاعت او بیرون می‌روند. همچنین با ایجاد تشکل، سعی می‌کنند به هر طریق ممکن، حتی قیام مسلحانه، به اهداف خود برسند. جنگ با آنان به دعوت امام واجب کفایی است و باید با آنها نبرد کرد تا به فرمان آیند؛ ولی اموال آنها را نمی‌توان به غنیمت گرفت و زنان و فرزندان‌شان را نباید اسیر کرد.<sup>۲</sup> در چنین شرایطی خداوند می‌فرماید:

**هرگاه دو دسته از مؤمنان با یک‌دیگر جنگیدند، بین آنها صلح کنید؛  
پس اگر یک دسته بر دسته دیگر تجاوز کرد، با آن که تجاوز مسلحانه  
می‌کند، بجنگید تا به حکم و قانون خدا باز گردد.<sup>۳</sup>**

بر اساس این آیه تقریباً تمام فقهای مسلمان علی □ را در جنگ‌هایش بر حق می‌دانند. با اندکی تسامح می‌توان هر سه جنگ علی □ را در تقابل با جریان بعی دانست. آنها به جهت ستمی که بر علی □ وارد کردند، باغی نامیده می‌شوند. شاید گفت و گوی کفر و ایمان، از زمان حکومت ابوبکر و جنگ او با اهل رده پیدا شده بود، ولی با توجه به سرکوب سریع آنها و برطرف شدن این غائله ذهن جامعه اسلامی را چندان به خود مشغول نساخته بود؛ اما مسلماً طرح مجدد این عنوان با گستره بسیار وسیع و مستمر در دوران خلافت علی □ زمینه تازه‌ای را برای این گفت‌وگوها پدید آورد. فرقه خوارج با تکفیر کردن علی □،

معاویه و عثمان؛ این بحث را رسمیت دادند.

جنگ‌های علی □ با مخالفان دارای ویژگی‌های منحصر به فرد و متمایز کننده سایر جنگ‌های صدر اسلام است. اولین ویژگی این جنگ‌ها درگیری بین دو گروه مسلمان است که تا آن زمان - صرف‌نظر از جنگ‌های رده - روی نداده بود؛ به عبارت دیگر، جنگ‌های دوره پیامبر 6 و دوران خلفای قبل از علی □ جنگ‌های «بین ادیانی» بود که بر سر «تنزیل» قرآن روی داده بود، ولی جنگ‌های دوران خلافت علی □ از نوع جنگ‌های «درون دینی» بود که بر سر «تأویل» قرآن رخ داده بود؛ چنان که عمار در جنگ صفین خطاب به اهل شام گفت:

نَحْنُ ضَرَبْنَاكُمْ عَلٰی تَنْزِيلِهِ      فَاَلْيَوْمِ نَضْرِبُكُمْ عَلٰی تَاْوِيلِهِ

ما قبلاً با شما به خاطر تنزیل قرآن جنگیدیم و امروز نیز به خاطر

تأویل و مفهوم آن با شما می‌جنگیم.<sup>۴</sup>

ویژگی دوم این جنگ‌ها توسل طرفین جنگ به آیات قرآنی برای مشروعیت بخشیدن به کارهای خود بود. این امر صحت و سقم ادعاهای آنان را با تردید، و تشخیص حق از باطل را نه تنها برای مردم عادی حتی برای خواص با مشکل روبه‌رو ساخت.

و ویژگی سوم این جنگ‌ها - که پیامد ویژگی‌های قبلی است - طرح مسائل جدیدی بود که تا آن زمان به ذهن جامعه اسلامی خطور نکرده بود: در جنگ بین دو گروه مسلمان حق با چه کسی است؟ ملاک انتخاب حق از باطل چیست؟ چه حکمی بر شرکت کنندگان و کشته شدگان این جنگ‌ها جاری می‌شود؟ مبنای تقسیم‌بندی غنائم در این جنگ‌ها چگونه است؟ آیا می‌توان در دین خدا حکم قرار داد؟ و ده‌ها سؤال دیگر. از این رو بود که تفکرات موجود در آن عصر و فرقه‌های کلامی که بعدها ظهور کردند به ارائه نظریاتی درباره جنگ‌های علی □ با مخالفانش و شرکت کنندگان و کشته شدگان در آن پرداخته‌اند، که در این مقاله به آنها خواهیم پرداخت.

### 1. آرای قاعدین

قاعدین که از آنها به اعتزالیون سیاسی تعبیر می‌شود، کسانی بودند که برای خلافت شأن و منزلتی قائل بودند و به همین دلیل نمی‌توانستند با خلیفه مخالفت کنند، اما به حمایت از خلیفه نیز نمی‌پرداختند. شاید همین گروه بود که هسته اولیه «معتزله سیاسی» را تشکیل داد.<sup>۵</sup> شاخص‌ترین شخصیت‌های این جریان عبارت بودند از: سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه انصاری، أسامه بن زید، عبدالله بن عمر، اُهبان صیفی و احنف بن قیس.<sup>۶</sup> اینان بیشتر با استناد به احادیثی از پیامبر 6 که به انزوا در ایام فتنه و اختلاف میان مسلمانان فرا می‌خواند کُنْجِ عَزَلْتِ گزیدند. اینان با کسی نمی‌جنگیدند، اما هر کس پیروز می‌شد پشت سرش نماز می‌گزاردند.<sup>۷</sup> امیرالمومنین علی □ آنها را گروهی می‌داند که از یاری حق باز ایستادند و همراه باطل قیام نکردند.<sup>۸</sup>

این جریان سیاسی - اجتماعی، در جنگ جمل موضع‌گیری روشن‌تری داشت و با این استدلال که طرفین درگیر اصحاب پیامبر 6 هستند به نفع هیچ یک از طرفین وارد جنگ نشدند. آنها در جنگ صفین نیز با همین استدلال، خود را از معرکه کنار کشیدند و حتی کوشش‌های معاویه برای اغوای بعضی از آنها به جایی نرسید؛ عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه به درخواست معاویه جهت همراهی او پاسخ منفی دادند.<sup>۹</sup> و اُهبان صیفی هم به درخواست علی □ در پیوستن به او پاسخ منفی داد.<sup>۱۰</sup> أسامه بن زید به علی □ پیغام داد که در هر شرایطی جز رویارویی با مسلمانان با او همراه است.<sup>۱۱</sup> کسانی که در جنگ صفین شرکت نکردند بر این باور بودند که شرکت کنندگان در جنگ، در فتنه افتادند و برای دوری از فتنه لازم است مردم در جنگ شرکت نکنند. این تفکر در زمانی که قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها رفت و قضیه حکمیت قرآن مطرح شد قوت یافت و این بینش را در بین بعضی از سپاهیان به وجود آورد که برای دوری از فتنه باید از جنگ دوری جست؛ از این رو بعد از جریان حکمیت، وقتی قلمرو علی □ مورد حمله معاویه قرار گرفت، امکان بسیج دسته‌های کوچک نظامی جهت مقابله با راهزنی‌ها و شیخون‌های معاویه

امکان پذیر نبود.

این موضع گیری در پیدایش دیدگاه های اعتقادی نو در جامعه اسلامی تأثیری تعیین کننده و سرنوشت ساز داشت، تا حدی که اندیشه هایی چون «ارجاء» و «جبر» از درون همین جریان ها رویید.<sup>۱۲</sup> و زمینه ساز ظهور فرقه های کلامی «مرجئه» و «معتزله» شد. بنابراین دیدگاه قاعدین در مورد جنگ های امیرالمومنین علی □ با مخالفانش کاملاً بر اساس «فتنه گریزی» و «مصلحت اندیشی» بود و حق را به هیچ یک از دو گروه نمی دادند؛ چه در این صورت آنها به علت عدم شرکت در جنگ و حمایت نکردن گروه برحق متهم می شدند، به خصوص که تمامی شخصیت های معتقد به این تفکر شاهد و ناظر جنگ بودند. بر این اساس آنها امیرالمومنین علی □، امام حسن □ و امام حسین □، محمد بن حنیفه و دیگر اعقاب علی □ و تمامی پیروان او را به خطا و بدعت متهم می کنند و در مورد عایشه و طلحه و زبیر و همفکران ایشان که به خود اجازه جنگ با امیرالمومنین را دادند، همین عقیده را دارند که آنان از حق و صواب برکنار هستند و در حلال دانستن ریختن خون مسلمانان اهل بدعت اند. با این همه هیچ یک از طرفین را به فسق و تباهی نسبت ندادند و آنان را با وجود شرکت در جنگ و کشتار از دایره ایمان خارج ندانستند.<sup>۱۳</sup> در جواب این گروه باید گفت که امام علی به سبب مصلحتی که در هر زمان اقتضا می کند، عمل می کند و:

*اگر وقتی برای نصرت اسلام و قوت دین شمشیر برگیرد و با خروج  
کنندگان بر حکومت و ستمگران نبرد کند نمی توان امام را به کشتن  
مسلمانان متهم کرد و علی □ در هر زمان هر آنچه که مصلحت دین بوده،  
انجام داده است.<sup>۱۴</sup>*

از طرفی تلاش این گروه در متهم نساختن هیچ یک از دو گروه به فسق و تباهی که کاملاً «مصلحت گرایانه» بوده، به این علت است که گروه پیروز بعد از خاتمه جنگ به مخالفت و دشمنی با آنها نپردازد و در واقع ارائه دیدگاهی مبهم راه حلی بود تا در مواقع لزوم با استفاده ابزاری و تفسیر به رأی از آن، خود را از مشکلات احتمالی در آینده برهاند.

## 2. آرای خوارج

پس از واقعه صفین و قرارداد حکمیت، زمزمه مخالفت تعدادی از یاران علی □ و معاویه با آن شروع شد؛ آنها با زیر سؤال بردن اصل حکمیت به تدریج از صفوف طرفداران علی □ کنار گرفتند و در نهایت جنگ نهروان را به راه انداختند. در حدیثی منسوب به پیامبر 6، ایشان در این باره فرموده‌اند که بین دو گروه از اُمّتش اختلافی به وجود می‌آید که از بین آن اختلاف، گروه «مارقین» ظهور می‌کند.<sup>۱۵</sup> خاستگاه خوارج، جنگ صفین نبود، بلکه خاستگاه آنها را در ماجراهای سال‌های قبل از صفین باید جست‌وجو کرد. خوارج یک جریان فکری کژ اندیش بودند که نتیجه آن کژاندیشی در صفین آشکار شد.

*اولین حضور جدی و محسوس آنان در دوره تثبیت حاکمیت اسلام در اعتراضات وسیع علیه حکومت عثمان بود که طی این واقعه یکی از جریان‌های مخالف را تشکیل دادند. سازمان مستقل و مشخصی نداشتند، اما آشکارترین حضور و ظهور آنها در دوره خلافت علی □ می‌باشد. در صفین بود که آنان به عنوان فرقه‌ای مستقل پا به عرصه فعالیت‌های سیاسی - مذهبی جامعه اسلامی نهادند.<sup>۱۶</sup>*

خوارج به ارائه نظریاتی درباره جنگ صفین و شرکت کنندگان در آن پرداخته‌اند، به طوری که عقاید کلامی آنها تحت تأثیر مستقیم جنگ صفین بوده است. خوارج معتقدند علی □ در جنگ جمل و صفین بر حق بوده است و کسانی که با علی □ به جنگ پرداختند علاوه بر اینکه کافر<sup>۱۷</sup> و گمراه و شایسته خلود در آتش<sup>۱۸</sup> هستند، مشرک نیز می‌باشند.<sup>۱۹</sup> نکته مهم اینکه خوارج تنها گروهی هستند که معتقد به شرک مخالفان علی □ می‌باشند و دیگر فرقه‌های اسلامی نظیر معتزله، اشاعره، شیعه و مرجئه قائل به شرک آنها

نبوده و نهایتاً اقدام آنها را کفر قلمداد می‌کردند با وجود این مدعی هستند که علی □ در خودداری از ادامه جنگ با شامیان و پایدار ماندن بر صلح با معاویه پس از اینکه آنان قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند مرتکب خطا شده است و با استناد به آیه «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... وَ الظَّالِمُونَ... وَ الْفَاسِقُونَ»<sup>۲۰</sup> و همچنین آیه «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»<sup>۲۱</sup> باز ایستادن علی □ از جنگ با معاویه را دلیلی بر کفر دانستند؛ اما در اینکه کفر علی □ شرک است یا نیست اختلاف دارند.<sup>۲۲</sup> اولین کسی که این کلمه را بر زبان راند، حجاج بن عبیدالله از قبیله بنی سعد بود.<sup>۲۳</sup> از این زمان به بعد تمامی فرقه‌های خوارج علاوه بر عثمان از علی □ نیز تبری می‌جویند و این مسئله را بر هر طاعتی مقدم می‌دارند.<sup>۲۴</sup>

خوارج اولین گروهی بودند که حاضر به ترک جنگ و تحکیم شده‌اند و تنها با اصرار آنها بود که علی □ به حکمیت و داوری حکمین تن دارد؛ از این رو اگر قرار به اطلاق «کفر» بر کسی باشد خوارج خود به این عنوان شایسته‌تر هستند، به خصوص علی □ اقدام خود در پذیرش پیشنهاد معاویه را با اقدام پیامبر در پذیرش مباحله با مسیحیان نجران همانند دانسته که هدف هر دوی آنها رعایت جانب انصاف در برابر مخالفان بوده است. از طرفی آیات فوق کسی را که به حکم خداوند نپرداخته، کافر، ظالم و فاسق نامیده است؛ در صورتی که علی □ نه تنها حکم خداوند را پذیرفته بلکه بر آن پایدار نیز بوده است؛ از این رو اساساً به کار بردن این آیه برای علی □ بی‌مورد بوده است.

خوارج علاوه بر کافر خواندن علی □ هر دو داور حکمیت (ابو موسی اشعری و عمرو عاص) را نیز کافر دانستند و حتی شخص راضی به تحکیم را «کافر» قلمداد کردند.<sup>۲۵</sup> فرقه افراتی «ازارقه»<sup>۲۶</sup> می‌گویند که خداوند آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»<sup>۲۷</sup> را در شأن علی □ نازل کرده است.

از آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که موضوع تکفیر با کمترین مناسبتی اصل بوده که همه اقدامات و جنبش‌های خوارج بر آن تمرکز داشته است که هاشم معروف الحسینی این مسئله را یکی از علل شکست خوارج بیان کرده است.<sup>۲۸</sup> این در حالی است که دسته‌ای از خوارج به نام «خازمیه»<sup>۲۹</sup> درباره قَدَر و اراده خداوند به روش اهل سنت رفته‌اند، معتقدند خداوند پیوسته دوستدار دوستان و دشمن دشمنان خود می‌باشد؛ از این رو این گروه تحت تأثیر روش کلامی اهل سنت و حتی به الزام آنها و برخلاف دیگر دسته‌های خوارج، علی □ و مخالفان او (طلحه و زبیر) را به علت شرکت در بیعت رضوان اهل بهشت می‌دانند، چون خداوند فرمود:

*لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعليم ما فى  
قلوبهم فأنزل السكينة عليهم و أثابهم فتحا قريبا؛<sup>۳۰</sup> خداوند از مؤمنانی  
که با تو در زیر درخت بیعت کردند، راضی و خشنود است و از آنچه که  
در دل‌های آنان بود آگاه گشت، آرامش خود را بر آنان فرود آورد و با  
پیروزی نزدیک، به آنان پاداش داد.<sup>۳۱</sup>*

بر این اساس علی □، طلحه و زبیر که در بیعت شجره حضور داشته و مورد خشنودی خداوند قرار گرفته‌اند، شایسته کلمه کفر نیستند.

شایان ذکر است که این نوع رضایت‌ها مشروط به حسن عاقبت و بقا بر وضع گذشته است و در غیر این صورت، گواه بر رستگاری طرف نخواهد بود؛<sup>۳۲</sup> به عبارت دیگر، رضایت در لحظه نزول آیات، گواه بر بهشتی بودن آنان نیست، مگر اینکه ثابت شود آن وضع پیشین ادامه داشته است و مسلماً طلحه و زبیر به علت خروج علیه خلیفه شرعی و قانونی خود مشمول آیه فوق نمی‌شوند. این از سنت‌های تاریخ در قرآن است که در شکل «قضیه شرطیه»<sup>۳۳</sup> ظاهر شده است؛ بدین صورت که اگر آنها بر صفاتی که خداوند اعلام کرده باقی بمانند، مشمول رضایت خداوند می‌شوند.



### 3. آرای مرجئه

پس از شهادت علی  $\square$  در سال چهل هجری و روی کار آمدن بنی امیه، توده مردم در مقابل خوارج که نه به امامت علی و نه به خلافت معاویه و بنی امیه معتقد بودند، فرقه تازه‌ای تشکیل دادند که مرجئه خوانده می‌شوند. اصطلاح مرجئه از مصدر «ارجاء» به معنای به تأخیر انداختن است.<sup>۳۴</sup> مرجئه بر این باور بودند که ما از عقیده باطنی مردم خبر نداریم و نمی‌دانیم چه کسی واقعاً مسلمان و نیکوکار است و چه کسی بدکار و نامسلمان. چون مردم در بلاد اسلام همگی گوینده لاله الا الله و محمد رسول الله هستند، به حکم ظاهر، همه آنان را مسلمان می‌خوانیم و داوری درباره ثواب و عقاب مسلمانان را به روز قیامت وا می‌گذاریم؛ در آن روز خداوند درباره پاداش و کیفر مردمان داوری خواهد فرمود. عده‌ای از مرجئه مثل «ابوحنیفه»، «ابو یوسف» و «بشر مریسی» گفتند: در جنگ علی  $\square$  با مخالفانش حق با علی  $\square$  بود و همه کسانی که با او جنگیدند بر خطا بودند و بر مردم واجب بود که وی را در جنگ‌هایش یاری کنند و بر علی  $\square$  لازم بود که با آنها به جنگ بپردازد. این همان نظر شیعه است. با این تفاوت که شیعه، آنها را کافر و گمراه قلمداد کرده، اما این گروه، آنها را مستحق کفر و فسق ندانسته است.<sup>۳۵</sup> همچنین بر اساس خبری از علی  $\square$  که فرمود: «أمرتُ بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین»؛<sup>۳۶</sup> به جنگ با پیمان شکنان و ستمکاران و بیرون روندگان از دین مأمور شدم»، نبرد او را با مخالفانش واجب دانسته‌اند.

در مورد داوری و حکمیت نیز همانند شیعه معتقد بر حق بودن علی در راضی شدن به داوری و بر خطا رفتن دو داور بودند.<sup>۳۷</sup> اما با اینکه همانند معتزله و شیعه، معاویه و عمروعاص را خطاکار می‌دانند، در مورد عذاب آن دو و به دوزخ افتادن آنها سکوت می‌کنند و برای آن دو و همه همراهان آن دو امید بخشش از خداوند دارند و در مورد خوارج هم با اینکه حکم به گمراهی آنان می‌دهند همین عقیده را دارند.<sup>۳۸</sup>

هر چند که فرقه مرجئه در آغاز پیدایش گرایش اموی نداشت، ولی اقتدار حاکم در عصر بنی امیه این اندیشه را در راستای اهداف خود یافت و بر تبلیغ این گونه تفکرات

همت گماشت؛ چون بر اساس آن، پیشینه و گذشته آنان تا حد ممکن تطهیر و موجه می‌شد و مهم‌تر اینکه تمامی صحابه به لحاظ فضل، «علی السویه» و برابر دانسته می‌شدند.<sup>۳۹</sup> از طرفی آنها در مورد عذاب معاویه سکوت می‌کردند تا از این راه بتوانند معاویه و زمامداران اموی را مؤمن و مسلمان شمرده، هر نوع شورشی علیه آنها را محکوم کنند. مرجئه با اعتقاد به اینکه گناه به ایمان شخص ضرری نمی‌رساند، برای مخالفان علی □ - هر چند خطاکار باشند - امید بخشش از خداوند دارند.

#### 4. آرای معتزله

معتزله پیروان «واصل بن عطا»<sup>۴۰</sup> هستند که عهد عبدالملک مروان ظهور کردند و با فرقه مخالف خود «جبریه» و «صفاتیه» اختلاف داشتند. آنها معتقد به قدرت و آزادی انسان بودند و آدمی را در کردار و رفتار خویش آزاد می‌پنداشتند.<sup>۴۱</sup> با توجه به کثرت و گوناگونی آرای فرقه معتزله در این باره می‌توان نظریات آنها را در دسته‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

الف) واصل بن عطا، بنیان‌گذار فرقه معتزله، مثل علی و مخالفانش را مثل دو نفری می‌داند که یکدیگر را لعنت می‌کنند، در حالی که معلوم نیست کدام یک راستگو و کدام یک دروغ‌گوست<sup>۴۲</sup> و به ناچار و از روی «شک» معتقد به «فسق»<sup>۴۳</sup> یکی از دو گروه می‌باشد و می‌گوید که شهادت علی □ و طلحه و زبیر پس از ستیزشان با یکدیگر حتی بر درهمی جایز نیست و اگر علی و طلحه و زبیر مانند قبل گرد هم می‌آمدند، شایسته نام ایمان می‌شدند؛ ولی چون از یکدیگر جدایی گزیدند هیچ یک از ایشان را به تنهایی نمی‌توان مؤمن نامید.

اما «عمر بن عبید» هر چند که علی □ را از دیگران نزدیک‌تر به حقیقت می‌بیند،<sup>۴۴</sup> پا از این مرحله نیز فراتر نهاده و به طور «یقین» هر دو گروه مخالف در جنگ جمل را «فاسق» می‌داند.<sup>۴۵</sup> بر این اساس برخلاف واصل که شهادت دو مرد، یکی از اصحاب جمل و دیگری از اصحاب علی □ را رد می‌کرد و گواهی دو مرد از دو گروه را می‌پذیرفت،

شهادت هر دوی آنها را اگر چه از یک گروه نیز باشند، مردود می‌دانست.

بیان نظریه تفسیق درباره رهبران جنگ جمل از طرف واصل و عمرو بن عبید، آنها را به داشتن اندیشه‌های خوارج متهم ساخته است، چون از بین تمامی فرقه‌ها - به جز شیعه - تنها خوارج و واصل و عمرو رأی به تکفیر و تفسیق داده‌اند و دیگر فرق اگرچه رهبران جمل و صفین را خطاکار می‌دانند، ولی حکم به تکفیر و تفسیق ندادند.

مکتب اعتزال در آغاز نه گرایش علوی داشت و نه اموی و هیچ یک از آن دو گروه را تأیید نمی‌کرد، زیرا اگرچه واصل بن عطا پیش ابوهاشم فرزند محمد بن حنفیه تلمذ کرده بود، اما هم واصل و هم دوست و همفکر وی عمرو بن عبید به هیچ روی تعصب طرفداری علویان را نداشتند.<sup>۴۶</sup> فرقه معتزله را می‌توان فرقه وابسته به خلافت عباسیان دانست که در جهت مخالفت با علویان و امویان حرکت می‌کرد.

هدف این گروه از معتزله از ارائه چنین نظریه‌ای، بیان علمی مسئله نبوده، بلکه عرضه یک راه میانه و حد وسطی در برابر نظریه‌های تند خوارج و نظریه تسامح انگاران مرجئه بود. در واقع آنها تشکیلاتی را پایه‌ریزی کردند تا از طریق آن نه تنها با مخالفین داخلی از مرجئه، غلات و خوارج، بلکه با زنادقه و دهریه به مقابله برخیزند.<sup>۴۷</sup>

ب) اما تعدادی از معتزله از جمله «نظام»، «بشر بن مُعتمر»، «قاضی عبدالجبار» و «اسکافی» جنگ علی □ با مخالفانش را واجب و مخالفان او را خطا کار<sup>۴۸</sup> و شایسته آتش و دوزخ می‌دانند.<sup>۴۹</sup> در عین حال این گروه عایشه و طلحه و زبیر را مستحق آتش ندانسته و معتقدند آنان به سب توبه و پشیمانی از آنچه در جنگ انجام دادند مستحق پاداش هستند.<sup>۵۰</sup> در مورد نظریه این گروه، این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است جنگ با گروهی هم واجب باشد و در عین حال آن گروه، مستحق پاداش نیز باشند؟ نگاه محترمانه و منصفانه علی □ به سران جمل بدین امید بوده که به صلاح آیند و از مخالفت خود دست بردارند، همانند پیامبر ﷺ که بر اهل مکه منت نهاد و از گناهانشان در گذشت.<sup>۵۱</sup>

البته این در صورتی است که بپذیریم سران جمل از گناه خود توبه کرده باشند که شواهد و نشانه‌هایی از توبه و پشیمانی در اعمال آنها مشاهده نمی‌شود، چون طبق نظر مشهور طلحه در حال جنگ و بدون اظهار پشیمانی کشته شد و وقتی علی □ بر کشته او گذشت فرمود:

**تواز پیشی گیرندگان در مسلمان شدن بودی، اما شیطان به سوراخ  
بینی تو در آمد، و به آتش افکند.<sup>۵۲</sup>**

این دلیلی بر باقی ماندن طلحه بر فسق و شاهی بر بطلان ادعای آنان در مورد توبه اوست.

زبیر نیز در حالی که میدان جنگ را ترک کرده، کشته شد و اگر گریختن او به سبب پشیمانی و توبه بود باید به جانب علی □ بر می‌گشت و به یاری او می‌پرداخت، به خصوص زمانی دست از جنگ کشید که از پیروزی بر سپاه علی □ ناامید شد. در پاسخ عده‌ای که معتقدند چون علی □ قاتل زبیر (ابن جرموز) را به آتش جهنم بشارت داده، او را نجات یافته و اهل بهشت می‌دانند، باید گفت جایز است که قاتل زبیر مستحق آتش جهنم باشد ولی نه به سبب قتل زبیر، بلکه این مسئله می‌توانست علت‌های دیگر داشته باشد؛ علت اول اینکه ابن جرموز از روی «غدر»<sup>۵۳</sup> و خیانت بعد از اینکه به زبیر امان داد او را به قتل رساند؛ از این رو واجب شدن آتش جهنم بر کسی به علت قتل شخصی - که داخل در اهل بغی است - دلیل بر اهل بهشت بودن آن شخص (مقتول) نیست. و شیخ مفید با تأکید بر این مسئله می‌گوید: چه بسا که قاتل و مقتول هر دو در جهنم باشند.<sup>۵۴</sup> به خصوص که ابن جرموز علت قتل زبیر را نه به خاطر دین بلکه برای «تقرب به علی □»<sup>۵۵</sup> و سرپوش نهادن بر خطای خویش اعلام کرده بود. علت دوم را می‌توان براساس نظریات عده‌ای از نویسندگان شرکت کردن ابن جرموز در جنگ نهروان و کشته شدن او در گروه خوارج دانست.<sup>۵۶</sup>

با اینکه فرقه معتزله اعتقاد راسخی به توبه عایشه دارند، اما قرائنی وجود دارد که

عایشه نیز از دشمنی و ستیز خود با علی □ و خاندان او دست برداشت.<sup>۵۷</sup> این در حالی است که خداوند در آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى؛ در خانه‌های خود قرار گیرید و خودنمایی نکنید، خودنمایی دوره جاهلیت نخستین»<sup>۵۸</sup> به زنان پیامبر 6 فرمان داده بود که در خانه‌هایشان آرام گیرند و از اینکه خودنمایی کنند، نهی فرموده است. مسلماً اگر عایشه در خانه خود می‌ماند برای شأن و مقام او بهتر بود و این علی □ بود که با همه این کارها او را گرامی و محفوظ داشت. ابن ابی الحدید می‌گوید:

*اگر عایشه کاری را که نسبت به علی انجام داده نسبت به عمر انجام داده و وحدت مسلمانان را علیه عمر بر هم زده و شمشیر کشیده بود و عمر بر او پیروز می‌شد، بدون تردید او را کشته و پاره پاره کرده بود، ولی علی □ بردبار و بزرگووار بود.<sup>۵۹</sup>*

از طرفی نه تنها در هیچ منبعی از شک و دو دلی و توبه علی □ از اقداماتی که انجام داده اشاره نشده، بلکه علی □ همواره از کردار خود خشنود و در آن کوشا بوده است و آنچه که منابع ذکر کرده‌اند درباره اظهار پشیمانی و توبه عایشه، طلحه و زبیر بوده که این مسئله خود دلیلی بر خطای آنها بوده است.

بنابراین بیان چنین نظریه دوگانه و متضادی به شرایط و مصالح خاص زمانی و مکانی آن دوره بر می‌گردد؛ چنان که شیخ مفید این عقیده آنها را به منظور تقیه از عامه مردم و تقرب به حاکمان زمان دانسته است.<sup>۶۰</sup>

همچنین این گروه معتقدند علی □ در راضی شدن به حکمیت بر حق بود و با امتناع یارانش از جنگ و اصرار آنها به داوری، چاره‌ای جز آن نداشت و بر آن دو داور بود که در میان علی □ و معاویه حکم به کتاب خدا کنند، ولی ایشان برخلاف آن کردند و مرتکب خطا و لغزش شدند. در مورد صحیح بودن داوری، به عمل پیامبر استناد کرد که آن حضرت در هنگامی که با اهل مکه صلح می‌کرد و ابو جندل سهیل بن عمرو را پای در زنجیر به ایشان تحویل می‌داد، به داوری سعد بن معاذ در میان خود و بنی قریظه و بنی نضیر که دو تیره یهود بودند تن در داد.<sup>۶۱</sup>

ج) دیگر معتزلیان از جمله «ضرار بن عمرو»، «مُعَمَّر» و «ابوالهذیل عَلاف» بر این عقیده هستند که یکی از علی و معاویه به ناچار بر حق و دیگری بر خطا بوده است؛ از این رو ولایت هر یک را به طور جداگانه نه به شکل جمعی بر خود واجب می‌دانند. با این ادعا که ولایت و عدالت هر یک از ایشان از روی اجماع استوار شده و جز به اجماع امت عدالت از آنها زایل نگردد.<sup>۶۳</sup>

قابل ذکر است که حکومت معاویه نتیجه قطعی جنگ نامشروع صفین و ماجرای حکمیت بود؛ بنابراین حکومت او از اساس دارای مشروعیت نبوده تا اینکه بتوان از روی اجماع مردم آن را استوار یا زایل ساخت. این در حالی است که «ضرار» و «حفص الفرد» از سران فرقه «ضراریه»<sup>۶۴</sup> با نظر فوق به مخالفت برخاسته و می‌گویند که آنان با علی □ و طلحه و زبیر و هر کس که در جنگ جمل شرکت داشته، چه به صورت جمعی و چه به صورت انفرادی، نه دوستی می‌کنند و نه تبرّی می‌جویند و نه برای آنان طلب مغفرت می‌کنند، زیرا آنان نگران‌اند که برای کسی که نزد خدا فاسق و گمراه به شمار می‌آید، طلب رحمت کنند.<sup>۶۴</sup>

د) عده‌ای مانند «هشام فوطی» و «عباد بن سلیمان صیمری» - که از پیشوایان معتزله هستند - سران و رهبران جنگ جمل یعنی علی، عایشه، طلحه و زبیر را بر حق، ولی بقیه یاران هر دو گروه را گمراه می‌دانند با این استدلال که اقدام عایشه و طلحه و زبیر به منظور خون‌خواهی عثمان، امر به معروف و نهی از منکر و برای طلب رضای خدا صورت گرفت و علی □ نیز به منظور تأمین مصالح اسلام و مسلمانان و جلوگیری از فتنه به آن کار اقدام کرد؛ اما وقتی که دو گروه رو در روی هم قرار گرفتند عامه مردم در برافروختن آتش جنگ شتاب کردند و بدون آنکه اوضاع در اختیار رهبران باشد، جنگ را شروع کردند و در واقع فتنه و خونریزی به دست عامه مردم صورت گرفت؛ از این رو پیروان هلاک و نابود شده و سران و رهبران نجات یافته‌اند.<sup>۶۵</sup>

از دیدگاه علی □ طلحه و زبیر جنگ جمل را از آن جهت که هر یک مدعی خلافت

بودند برپا کردند؛<sup>۶۶</sup> از طرفی طلحه و زبیر به عنوان رهبران مردم بصره در این جنگ کشته شدند و این مسئله مغایر با نظر این گروه است که سران جنگ را نجات یافته قلمداد کرده‌اند.

از طرفی چگونه ممکن است شرکت‌کنندگان و کشته‌شدگان در جنگ جمل که عموماً از مردم عادی و بی‌اطلاع از دسته‌بندی‌های سیاسی و تفکرات زمانه بودند، تنها به خاطر پیروی از رهبرانشان مستحق نابودی و هلاکت باشند، ولی سران جنگ مستحق بخشش و جزو نجات یافته‌گان؛ علی‌رغم اینکه از موقعیت خلافت و همچنین شخصیت علی □ آگاهی کاملی داشتند و حتی با او بیعت کرده بودند.

بیان چنین نظری از هشام فوطی که در مخالفت با مشروعیت خلافت علی □ تا آنجا پیش رفته که معتقد است:

**اگر امامتی در شرایط فتنه منعقد گردد از مشروعیت برخوردار نیست  
و اینکه اگر مردم امام خود را بکشند دیگر در آن حال بیعت بر امامت  
کسی درست نیست.<sup>۶۷</sup>**

جای تعجب نیست، چه در صورت تعمیم نظریه او جامعه اساساً بدون رهبر و امام باقی می‌ماند و این مسئله با اساس دین اسلام سازگاری ندارد.

و اما «ابوبکر اصم» که از فقهای معتزله به شمار می‌آید، نظری مخالف با نظر دیگر معتزلیان دارد. او علی □ را متهم کرده و بر این عقیده است که علی □ و طلحه و زبیر در جنگشان بر حق نبودند و حق به جانب کسانی بوده که از آنان کناره‌گیری کردند. با وجود این، به ولایت همه ایشان اقرار کرده و کار آنان را به خدا واگذار نموده است.<sup>۶۸</sup> او همانند هشام فوطی، معاویه را به مناسبت اجماع امت بر امامت او، امام بر حق دانسته<sup>۶۹</sup> و معتقد است نبرد علی □ با معاویه و قبول حکمیت خطا بوده و ابوموسی اشعری را از جهت اینکه می‌خواسته مردم به پیشوایی واحد برسند در خلع علی □ بر حق دانسته است؛<sup>۷۰</sup> از این رو تنها شخصیت معتزلی است که همانند قاعدین و انزواطلبان، علی □ را در جنگ‌هایش بر

حق ندانسته به خصوص که اقدام ابوموسی - که از قاعدین بود - را در ماجرای حکمیت بر حق دانسته است. این عقیده او موجب شده که هم مذهببان معتزلی او، وی را مورد انتقاد قرار دهند.

ی) دیگر شخصیت‌های معتزله علی □ را به حقیقت نزدیک‌تر می‌بینند. آنان بر این باورند که هر مجتهدی بر راه صواب است و علی □ نیز در اجتهاد خود دور از حق نبود و او را به آنچه گفته متهم نمی‌کنند.

البته در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که اغلب بزرگان معتزله علی □ را بر حق می‌دانند و کسانی را که با او جنگیدند فاسق و تبه‌کار به حساب می‌آورند. آنان در مورد معاویه و عمروعاص که با علی □ مخالفت کرده و جنگ با او را روا دانستند حکم بر دوزخ می‌دهند به خصوص که معتقدند آن دو در حال فسق از دنیا رفته‌اند؛ از این رو هر کسی را که به امامت معاویه و صحیح دانستن جنگ او با علی □ معتقد باشد، گمراه و خارج از اسلام و مستحق خلود در آتش می‌دانند.

## 5) آرای شیعه

شیعیان به پیروان علی □ گفته می‌شود که معتقد به نصّ پیامبر 6 بر جانشینی بلافصل وی، خواه خفی و خواه جلی هستند و او را پیشوا و راهنمای خود می‌دانند.<sup>۷۱</sup> هر چند شیعیان به مرور ایام به فرق متعدد تقسیم شدند،<sup>۷۲</sup> اما تمامی آنها درباره جنگ‌های علی □ با اندکی تسامح متفق القول هستند. شیعه امامیه و زیدیه بر این عقیده هستند که همه کسانی که با علی □ جنگیدند بر خطا بودند و بر مردم واجب بوده است که وی را در جنگ‌هایش یاری نمایند.<sup>۷۳</sup> و با استناد به آیه: «فقاتلوا التي تَبغى حتى تَفىء الی امر الله: با کسانی که سرکشی کنند بجنگید تا اینکه به سوی فرمان خدا باز گردند» نبرد علی □ را با مخالفانش به علت سرکشی و طغیان لازم می‌دانند.<sup>۷۴</sup>

شیعه امامیه می‌گویند که ناکشین و قاسطین بصره و شام به سبب جنگ با علی □،



کافر،<sup>۷۵</sup> گمراه و ملعون هستند.<sup>۷۶</sup> و شیخ صدوق با استناد به حدیثی از پیامبر<sup>6</sup> که فرمود: «هر که حرب با علی نموده حرب با من نموده و هر که حرب با من نمود حرب با خدا نموده»،<sup>۷۷</sup> کسانی را که با علی □ جنگیدند کافر می‌داند. همچنین شیخ طوسی با بیان این سخن از پیامبر که فرمود: «ای علی، جنگ کردن با تو، جنگ کردن با من است و آستی بودن با تو، آستی بودن با من است و بدون گفت و گو جنگیدن با پیامبر کافر شدن است»، جنگ با علی □ را کفر دانسته است.<sup>۷۸</sup> اما برخلاف نظر خوارج و معتزله آنها را از دایره اسلام بیرون نمی‌دانند و می‌گویند که چون ثواب کارهای نیک آنان انکار نمی‌شود، شایسته خلود در آتش نیستند.<sup>۷۹</sup> چنان که شیخ مفید در این باره می‌گوید: آنان از ملت اسلام بیرون نرفته‌اند، زیرا به توحید و نبوت گواهی می‌دهند و کفر آنها از طریق تأویل، «کفر ملی» است.<sup>۸۰</sup>

البته دیدگاه شیعه زیدیه مبتنی بر تسامح و تساهل در این مسأله است که آن را می‌توان معلول تأثیرپذیری زید از واصل بن عطا و رابطه دوستی میان آنها دانست، تا جایی که امام محمدباقر □ از تأثیرپذیری برادرش زید از واصل بن عطا ابراز ناخشنودی کرده بود.<sup>۸۱</sup>

نه تنها در این مسئله بلکه در دیگر مسائل نیز اختلاف چندانی بین آنها وجود ندارد. از آنجا که عمده دیدگاه‌های اعتقادی زیدیه متوجه مبحث امامت است، بزرگان زیدیه خود را چندان درگیر مناقشات عقلی و استدلالی نکردند و در اصول - به جز امامت - اکثر دیدگاه‌های معتزله را پذیرفتند.

اما گروهی از زیدیه به نام «جارودیه»<sup>۸۲</sup> و همچنین فرقه «کاملیه»<sup>۸۳</sup> گامی فراتر نهاده و کسانی از صحابه را که با علی □ بیعت نکردند، «کافر» قلمداد می‌کنند.<sup>۸۴</sup> حتی فرقه کاملیه همانند خوارج با این ادعا که جنگ با آنان همچون نبرد با اهل صفین واجب بود، علی □ را نیز به این علت که جنگ با آنان را کنار گذاشت، «کافر» می‌دانند.<sup>۸۵</sup> درباره انتساب فرقه کاملیه به فرق شیعی دو دیدگاه وجود دارد؛ اشعری و بغدادی فرقه کاملیه را

از فرق شیعه اثنی عشری می‌دانند،<sup>۸۶</sup> اما شهرستانی آن را از غلات به شمار می‌آورد.<sup>۸۷</sup> بیان آرای افراطی و صریح از سوی فرقه کاملیه درباره علی □ که معتقد به کفر ایشان بوده و در همسویی کامل با دیدگاه خوارج بوده است، اولاً، انتساب این فرقه را به شیعه دچار تردید می‌سازد؛ ثانیاً، در صورت انتساب به شیعه با توجه به جنبه افراطی‌گری دیدگاه آنان، می‌توان این فرقه را از غلات به شمار آورد.

نباید فراموش کرد که دعاوی اصلی غلات با اعتقادات شیعه در تضاد کامل است؛ بنابراین ارائه چنین نظرهایی از فرقه‌های غلات - که البته به شیعه نسبت داده می‌شوند - جای تعجب نیست.

شایان ذکر است که شیعه و اغلب فرق معتزله درباره معاویه و جنگ صفین نظر واحدی دارند که این مسئله به تماس‌های شیعه و معتزله بر می‌گردد که تأثیرات فراوانی در هر دو فرقه به جای گذاشت. البته باید یادآور شد که معتزله به دو دلیل سعی در نزدیک ساختن خود به شیعه کرده است: اول فشار متوکل و اهل حدیث در فروپاشی معتزلیان و دیگری زمینه قوی شیعه هم از نظر فکری و هم از نظر مردمی؛<sup>۸۸</sup> از این رو فرقه امامیه‌ی اثنی عشری همانند معتزله درباره انتخاب داوران و حکمین می‌گوید که علی □ در راضی شدن به برگزیدن داوران بر حق بود و با امتناع یارانش از جنگ و اصرار ایشان در واگذار کردن کار به داوری چاره‌ای جز آن نداشت. بر آن دو داور بود که در میان علی □ و معاویه حکم به کتاب خدا نمایند، ولی ایشان برخلاف آن عمل کردند و مرتکب خطا و لغزش شدند. در مورد جایز بودن داوری همانند معتزله عمل پیامبر را در برخورد با بنی قریظه و بنی نضیر دلیل آورده‌اند.<sup>۸۹</sup>

## 6. آراء حشویه

حشویه در اسلام لقبی طعن‌آمیز درباره برخی از اهل حدیث است که آیات و اخباری را که متضمن معنای تشبیه و تجسم است معتبر و مقبول می‌شناسند و از تأویل آنها از ظاهر مفهوم اجتناب دارند.

حشویه بر این عقیده هستند که علی، طلحه و زبیر در جنگشان بر حق نبودند و حق به جانب کسانی بوده است که از همه آنان کناره‌گیری کردند و با ایشان همراهی نمودند. همچنین درباره جنگ علی □ با معاویه و حکمیت چیزی نمی‌گویند و کار ایشان را به خدا وا می‌گذارند، چون معتقدند خداوند به درستی و نادرستی کار آنان آگاه‌تر است، ولی ولایت همه ایشان را مانند نخست می‌پذیرند.<sup>۹۰</sup> حتی موضع انفعالی‌تری نیز می‌گیرند و می‌گویند، بهتر است کسی به اخبار در مورد اصحاب پیامبر 6 و نزاع و اختلاف بین آنها گوش ندهد، زیرا اگر برخلاف این موضوع رفتار کند و به اخبار اختلاف میان اصحاب گوش دهد و در آن مورد کلمه‌ای اظهار نظر و قضاوت نادرستی کند که موجب بدنامی شود، با شرع مخالفت کرده، در دین بدعت آورده است.<sup>۹۱</sup>

نقل‌گرا بودن این گروه بر اساس چنین نظریه‌ای که برخلاف آموزه‌های اسلام و قرآن است و همواره انسان را به تفکر و تعقل دعوت می‌کند، به وضوح مشخص است. در آیات بسیاری از قرآن و همچنین در احادیث بسیاری از پیامبر 6 در به کارگیری عقل سفارش شده تا جایی که پیامبر 6 اختلاف امت خویش را رحمت نامیده است.

از طرفی عقل در مکتب اهل بیت جایگاه بلندی دارد تا آنجا که از آن به عنوان حجت باطنی خداوند در کنار حجت ظاهری او، یعنی پیامبران و اوصیای آنان، یاد شده است. بر اساس تفکرات این گروه، راه هرگونه نگاه علمی و منطقی بر حوادث بسته می‌شود و عملاً جامعه به انجماد فکری دچار می‌گردد. این در حالی است که خداوند خود به نقد و تحلیل کارهای پیامبر 6 می‌پردازد و به او هشدار می‌دهد که «اگر شرک ورزد، عمل او بی‌نتیجه شده و از زیان کاران خواهد بود».<sup>۹۲</sup>

استناد گروهی از حشویه بغداد به نام «ولیدیه» - پیروان ولید کرابیسی - بر اجتهاد رهبران جنگ جمل و اینکه هر دو گروه دارای برهان و حجتی بوده<sup>۹۳</sup> که ناچار از عمل به آن بوده‌اند و همان حجت، انجام آن عمل را بر ایشان واجب کرده است، بدین دلیل است تا رهبران این جنگ را بر حق و صواب بدانند.

پس از عثمان همه مهاجر و انصار با علی □ بیعت کردند و او نیز حجت را بر مردم و مخالفان تمام و به نصب حاکمان مناطق اقدام کرد. حال در برابر این اصل مسلم، اجتهاد چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ باید گفت که:

**احکام واضح و روشن در دایره اجتهاد قرار نمی‌گیرد و کلیه احکام واضح باید مورد پذیرش باشند، نه مورد اجتهاد.<sup>۹۴</sup>**

هر چند از منظر مسلمانان تمامی صحابه می‌توانستند یکسان باشند، اما مسئله این است که در یک زمان، مسلمانان یکی از صحابه را به مقام خلافت رسانده که اطاعت از او با توجه به بیعتی که با او کرده‌اند، واجب بوده است و امر خلافت می‌توانست سبب تمایز بین صحابی به ظاهر یکسان شود، چه در این صورت مسئله اجتهاد می‌توانست دستاویزی برای همگان گردد تا شورش خود علیه خلیفه مشروع وقت را توجیه کنند.

این در حالی است که این افراد بی‌چون و چرا از خلافت ابوبکر و عمر اطاعت می‌کردند و خود را در مقام مخالفت با آنها نمی‌دیدند و علی □ از آنها چیزی جز این اطاعت نمی‌خواست. مطمئناً شورای عمر عامل مهمی بوده است تا طلحه و زبیر خود را همسنگ و هم‌تراز علی □ و شایسته خلافت بدانند؛ امری که علی □ خود از آن می‌نالید و در این باره از خداوند مدد می‌جوید.<sup>۹۵</sup>

از طرفی از نامه‌ها و گفت‌وگوهای طلحه و زبیر و همچنین معاویه با علی □ به خوبی پیداست که مسئله اجتهاد در کار نبوده، بلکه همگی خواهان منصب و مقامی بودند که علی □ آنان را از دستیابی به آن، محروم ساخت.

## 7. آرای اهل سنت

اهل سنت را نمی‌توان یک فرقه کلامی شمرد، ولی با اشتراک دیدگاه آنها می‌توان آنها را نیز به عنوان یک فرقه در نظر گرفت. اهل سنت کسانی هستند که خود را پیرو سنت و رفتار پیامبر ﷺ می‌دانند. آنان در فروع و احکام عملی چهار فرقه‌ی معروفاند: حنفی،

شافعی، مالکی و حنبلی، اهل سنت از روش پیامبر<sup>6</sup> و صحابه و خلفای راشدین پیروی می‌کنند و می‌گویند: آنچه از ایشان رسیده «سنت» و آنچه از آنها نرسیده «بدعت» است. علی‌رغم آرای گوناگونی که فرق اهل سنت درباره جنگ‌های علی<sup>□</sup> مطرح کرده‌اند، اما غالب اهل سنت و جماعت معتقدند علی<sup>□</sup> در جنگ جمل بر حق بوده است و سران جمل مرتکب خطا شده‌اند،<sup>۹۶</sup> ولی طلحه و زبیر توبه کرده از جنگ بازگشته‌اند و عایشه بر آن شد که دو گروه را آشتی دهد ولی سپاهیان سرپیچی کرده و بدون اجازه او با علی<sup>□</sup> جنگیدند.<sup>۹۷</sup> این خروج آنها بر مبنای تأویل و اجتهاد بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر<sup>6</sup> بوده است. بنابراین آنها از دین خارج نشده‌اند و فاسق محسوب نمی‌شوند.<sup>۹۸</sup> خطای رهبران و سران جنگ را با توجه به عظمت ایشان در پیشگاه خداوند و شرکت آنان در جنگ‌ها در رکاب پیامبر و سابقه صحابی بودن آمرزیده می‌دانند، ولی دیگر شرکت کنندگانی را که خونریزی را روا دانسته‌اند اهل آتش می‌دانند؛ رهبران جنگ جمل رستگاری و پیروان آنان نابود و بدبخت.<sup>۹۹</sup>

تمامی تلاش اهل سنت این است که همانند فرقه ولیدیه که از خشویه بودند، خروج مخالفان علی<sup>□</sup> را در جنگ جمل با استناد به مسئله اجتهاد، کم‌رنگ جلوه دهند تا آسیبی به شخصیت‌های مورد اعتنا و مهم آنها وارد نشود.

استناد به صحابی بودن افراد نمی‌تواند مایه رستگاری و نجات آنها شود، زیرا مصاحبت همسران نوح و لوط نیز مایه نجات آنها نگشت. از طرفی مصاحبت افراد بیگانه با پیامبر<sup>6</sup>، بالاتر از مصاحبت همسران پیامبر<sup>6</sup> با خود او نیست، در حالی که قرآن به شدت آنان را تهدید می‌کند که اگر گناهی آشکار مرتکب شوند، دو برابر مؤاخذه می‌شوند.<sup>۱۰۰</sup> بنابراین اگر گفته شود که مصاحبت و همنشینی با پیامبر<sup>6</sup> دگرگونی عمیقی در همگان ایجاد کرد، به دور از منطق است.

تأثیرپذیری گروهی از اهل سنت در این مسئله از قاعدین به وضوح مشخص است، چون آنان علی‌رغم اینکه رهبران و سران جنگ جمل را به اشتباه و خطا و بدعت متهم

می‌کنند، اما هیچ یک از طرفین را به فسق و تباهی نسبت نداده و آنان را با وجود شرکت در جنگ و کشتار از دایره ایمان خارج ندانسته‌اند<sup>۱۰۱</sup> و اسلام هر دو گروه را در جنگ جمل درست می‌داند. جالب اینکه می‌گویند کسی که هر دو یا یکی از دو گروه جمل را تکفیر کند، خود «کافر» است.<sup>۱۰۲</sup>

اهل سنت معتقدند در جنگ صفین حق با علی □ بود و معاویه و یارانش بر علی □ باغی شدند و سرکشی کردند؛ اما با این اشتباهشان کافر نشدند. آنان درباره حکمیت می‌گویند علی □ در حکمیت به حق رفت و با پذیرش حکمیت دچار اشتباه نشد و این، حکمین بودند که در خلع علی □ بدون هیچ علتی به اشتباه رفتند.<sup>۱۰۳</sup>

همچنین عده‌ای با استناد به حدیث «اصحابی کالنجوم بأیهم إقتدیتم إهتدیتم؛ یاران من همانند ستارگان اند که به هر کدام از آنها اقتدا کنید هدایت می‌شوید،<sup>۱۰۴</sup> در پی آن هستند که تمسک و پیروی از هر صحابه پیامبر 6 را مایه رستگاری و هدایت بدانند. مسلماً چنین حدیثی را کسانی مطرح کرده‌اند که سابقه خوبی در دوران پیامبر 6 نداشتند و از این طریق خواسته‌اند بر گذشته زشت خود سرپوش نهند؛ بنابراین اگر بگوییم که این حدیث از احادیث جعلی در عصر اموی است که برخی به نفع دودمان اموی، آن را وضع کرده‌اند سخنی به گزاف نگفتیم.

اشاعره<sup>۱۰۵</sup> - یکی از شاخه‌های مهم اهل سنت - می‌گویند که ما درباره عایشه، طلحه و زبیر چیزی نمی‌گوییم، جز اینکه از خطای خود بازگشتند، اما درباره معاویه و عمروعاص معتقدند آن دو، بر علی □ عصیان کردند و علی □ با آنها به عنوان «اهل بغی» جنگید. خوارج را نیز بر اساس حدیث پیامبر از دین خارج شده به حساب می‌آورند.<sup>۱۰۶</sup> بنابراین اشاعره علی □ را در تمامی احوال بر حق می‌دانند. با این حال شیخ مفید از بعضی بزرگان اشعری از جمله ابوبکر تمار معروف به درزان، محارب صیدیانی، وشعی، ابن باقلانی و ابوالعباس بن حسین بن ابی عمر قاضی نام می‌برد که همان عقیده حشویه را در بحث اجتهاد درباره رهبران جنگ جمل دارند.<sup>۱۰۷</sup>

از آنجا که بحث اجتهاد در بین فرق اهل سنت همانند حشویه مطرح بوده و سعی بزرگان آن در کم‌رنگ کردن خطای مخالفان علی  $\square$  بوده است، می‌توان نظر شیخ مفید را در این زمینه که بعضی از بزرگان اهل سنت و اشاعره نظری همانند حشویه داشته‌اند پذیرفت.

بکریره<sup>۱۰۸</sup> می‌گویند که علی  $\square$ ، طلحه و زبیر مشرک و منافق هستند؛ با وجود این، به بهشت می‌روند، زیرا پیامبر  $\text{ﷺ}$  فرمود:

*أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: إِصْنَعُوا مَا تَسْتَمِتُّمْ قَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ؛ خُداوند بزرگ ارجمند بر یاران بدر پرتوافکننده ایشان را فرموده است هر کار می‌خواهید بکنید، زیرا من شما را آمرزیده‌ام.*<sup>۱۰۹</sup>

از آنجا که عبدالواحد دایی بکر از اصحاب و یاران حسن بصری بود می‌توان گفت که او در این مسئله از حسن بصری که مرتکب گناه کبیره را «منافق» می‌نامید، تأثیر پذیرفته است. نکته مهم دیگر اینکه هر چند خوارج تنها گروهی هستند که معتقد به شرک مخالفان علی  $\square$  می‌باشند، اما فرقه بکریره پا را از این فراتر نهاده، نه تنها مخالفان علی  $\square$  بلکه علی  $\square$  را نیز داخل در این شرک می‌دانند.

در اینجا دو مسئله مطرح است: اول اینکه صرف شرکت در جنگ بدر دلیلی بر رستگاری و عنایت خداوند بر آنان نیست؛ دوم، طرح این حدیث می‌تواند دستاویزی باشد برای آنانی که خواسته‌اند اشتباهات احتمالی کسانی را که در این جنگ شرکت داشته شرعی و قانونی جلوه دهند؛ بنابراین صحت این حدیث که به شکل اعطای آزادی به طور مطلق و بدون قید و شرط بیان شده مورد تردید است.

### نتیجه‌گیری

جنگ‌های دوره خلافت علی  $\square$  در به وجود آمدن آرای کلامی، تأثیر به‌سزایی داشته است. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان نظر تمامی فرق را به چهار دسته تقسیم کرد: اول،

کسانی چون خوارج، واصلیه و عمریه که هر دو گروه شرکت کننده در این جنگ‌ها را کافر یا فاسق می‌دانند؛ دوم، کسانی چون مرجئه و ابوبکر اصم که شرکت کننده در جنگ را خطاکار می‌داند، ولی قائل به کفر و فسق طرفین نیستند؛ سوم، کسانی مثل اهل سنت و جماعت، هشامیه و عباد بن سلیمان صیمری که رهبران و سران دو گروه جنگ را بر حق و دیگر سپاهیان و شرکت کنندگان در جنگ‌ها را خطاکار می‌دانند؛ چهارم، کسانی چون شیعه و جارودیه که همواره علی □ را بر حق و مخالفان او را خطاکار دانسته‌اند.

اما نکته مهم این است که برخی از فرقه‌ها از جمله اهل سنت، مرجئه و حشویه، مخالفان علی □ به خصوص طلحه، زبیر و عایشه را شایسته کلمه کفر و آتش جهنم ندانسته و معتقد به توبه و پشیمانی آنها هستند. به نظر می‌رسد. آنچه که این دسته از متکلمان را به بیان چنین نظری واداشته حضور عایشه به عنوان امّ المؤمنین در این جنگ‌ها بوده است. با توجه به تکیه و استناد اهل سنت به سخنان عایشه و نقل روایت‌های بسیار از او، همه تلاش آنها بر این است که او را از اینگونه خطاها مبرا دانسته تا احیاناً خدشه‌ای بر سندیت و اعتبار او در نقل احادیث وارد نشود.

از طرفی فرقه‌های شیعی و خوارج و همچنین معتزلی در بیان نظر خود درباره این جنگ‌ها شفاف‌تر و به دور از مصلحت زمانی و مکانی عمل می‌کردند، در حالی که فرقه‌هایی چون قاعدین، مرجئه، اهل سنت و حشویه بیشتر بر اساس مصالح و با رعایت احتیاط کامل و شاید با نگاه جانبدارانه به این مسئله پرداخته‌اند.

نکته پایانی و بسیار مهم اینکه وضع موجود جامعه و روند حرکت تاریخ به شکلی بود که برای علی □ کمتر وجهه تقدس و معنویتی قائل بودند و این را می‌توان از پیامدهای ناگوار جنگ‌های علی □ عنوان کرد، به خصوص جنگ صفین و ماجرای حکمیت که طی آن علی □ از مقام خلافت خلع و معاویه از سطح یک حاکم شورشی به شخصی همپای خلیفه و حتی بالاتر از او رسید؛ همین امر زمینه را برای دستیابی او به خلافت مهیا ساخت.



از طرفی با نتیجه حکمیت، نفوذ علی □ بعد از پیکار صفین نسبت به قبل از آن کمتر شد و بعد از آن هیچ‌گاه زمینه فراهم نشد تا جایگاه کارزماتیک ایشان به عنوان خلیفه مسلمانان تثبیت کرد و تنها برای خواص از شیعیان جایگاه ایشان حفظ شد، چون این حکمیت سبب گردید تا مردم عراق و کوفه به اندیشه‌های علی □ در مورد جنگ با شامیان بی‌توجه شوند و با دیده تردید به آن نگاه کنند؛ از این رو ارائه چنین نظرهایی درباره علی □ به دور از انتظار نبود.

## پی‌نوشت‌ها

1. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن مکرم، ابن منظور، *لسان العرب*، ج 14 (بیروت: دارصادر، 1986 م) ص 78.
2. علی بن مطهر حلّی، *تبصرة المتعلمین*، ترجمه حاج شیخ ابوالحسن شعرانی، (کتابفروشی اسلامیة، 1369) ص 214.
3. حجرات (49) آیه 10 - 9.
4. نصر بن مزاحم منقری، *وقعه صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون (قم: منشورات مکتبه المرعشی، بی تا) ص 341؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، (بیروت: داراحیاء الکتب العربیه، 1967 م) ج 10، ص 104 - 105.
5. علی محمد ولوی، *دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی* (تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء، 1380) ص 134.
6. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعه*، ترجمه محمد جواد مشکور (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1381) ص 6 - 7.
7. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، تصحیح محمد بن سعد بن منیع البصری (بیروت: دارصادر، 1985) ج 4، ص 149.
8. همان.
9. منقری، *پیشین*، ص 73 - 75 - 77.
10. عزالدین ابن اثیر، *اسد الغابه فی معرفه الصحابه*، تحقیق خلیل مأمون شیحا (بیروت: دارالمعرفه، 1997 م) ج 1، ص 162.
11. ابن سعد، *پیشین*، ج 4، ص 69.
12. علی محمد ولوی، *پیشین*، ص 134.
13. شیخ مفید، *نبرد جمل*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: نشر نی،

(1383) ص 25.

14. محمد کاظم رحمتی، **پاسخ نغز** (بازنویسی کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی رازی) - (تهران: مؤسسه فرهنگی اهل قلم، 1382) ص 79 - 80.
15. ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی، **الاعتقاد**، تحقیق عبدالله محمد الدرویش (بیروت: نشر الیمامه، 1999 م) ص 503.
16. علی محمد ولوی، **پیشین**، ص 151.
17. عبدالقاهر البغدادی، **الفرق بین الفرق**، ترجمه محمد جواد مشکور (بی‌جا، انتشارات اشراقی، 1367) ص 42.
18. شیخ مفید، **الجمال**، ص 34.
19. **همان**، ص 35.
20. سوره مائده (5) آیه 44 و 45 و 47.
21. حجرات (49) آیه 9.
22. ابوالحسن اشعری، **مقالات الاسلامیین**، ترجمه محسن مؤیدی (تهران: انتشارات امیرکبیر، 1362) ص 49.
23. شهرستانی، **الملل و النحل**، تحقیق ابراهیم شمس الدین (بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 2006 م) ص 116.
24. **همان**، ص 114.
25. عبدالقاهر بغدادی، **پیشین**، ص 42.
26. ازارقه فرقه‌ای از خوارج هستند که نام خود را از پیشوای خویش نافع بن ازرق گرفتند و گویند: مخالفان ایشان از اهل قبله مشرک‌اند و هر که به مذهب ایشان در نیاید ریختن خون او و زن و فرزندش جایز است. ر. ک: کاظم موسوی بجنوردی، **دائرة المعارف بزرگ اسلامی** (تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، 1368) ج 2.
27. بقره (2) آیه 204.
28. هاشم معروف الحسنی، **شیعه در برابر معتزله و اشاعره**،

- ترجمه سید محمد صادق عرف (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، 1379) ص 70.
29. از فرق خوارج و شعبه‌ای از عجارده هستند. بیشتر عجارده سیستان به این آیین هستند و درباره قدر و استطاعت و خواست خداوند به روش اهل سنت رفتند. محمد جواد مشکور، **فرهنگ فرق اسلامی**، مقدمه کاظم مدیر شانه‌چی (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، بی تا) ص 176.
30. فتح (48) آیه 18.
31. عبدالقادر البغدادی، **پیشین**، ص 56.
32. جعفر سبحانی، **فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی** (قم: انتشارات توحید، 1371) ص 200.
33. قضیه شرطیه یکی از قالبهای بیان سنت‌های تاریخ در قرآن است که در آن بین دو پدیده یا دو مجموعه از پدیده‌ها، در میدان تاریخ ارتباط برقرار می‌شود. قرآن این ارتباط را به صورت رابطه شرط و جزا به هم متکی می‌سازد، به طوری که می‌گوید هر وقت شرط محقق شود، تحقق جزا حتمی است. سید محمد باقر صدر، **سنت‌های تاریخ در قرآن**، ترجمه سید جمال الدین موسوی (تهران: انتشارات تفاهم، 1381)، ص 111.
34. ابن منظور، **پیشین**، ج 1، ص 84.
35. شیخ مفید، **اوائل المقالات**، تحقیق ابراهیم انصاری (قم: الموتر العالمی لألفیه الشیخ المفید، 1413 ق) ص 43.
36. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، **پیشین**، ص 18.
37. سعد بن عبدالله اشعری، **المقالات و الفرق**، تصحیح محمد جواد مشکور (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1360) ص 19.
38. شیخ مفید، **الجمل**، ص 34.
39. محمدعلی ولوی، **پیشین**، ص 140.
40. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: خیرالدین زرکلی، **الأعلام** (بیروت: دارالملايين، 1986 م) ج 8، ص 108 - 109.

41. برای اطلاعات بیشتر درباره معتزله ر. ک: علی محمد ولوی، **پیشین**، ص 109.
42. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، **پیشین**، ص 16.
43. فسق در لغت به معنای اطاعت نکردن از فرمان خداست که شامل کافر و نیز مسلمان نافرمان می شود. سید جعفر سجادی، **فرهنگ معارف اسلامی** (انتشارات مؤلفان و مترجمان ایران، 1362) ج 3، ص 446. اما در شرع به معنای ارتکاب گناه کبیره یا گناه صغیره به همراه اصرار بر آن از سوی مسلمان است؛ بنابراین مسلمانی که مرتکب کبیره شده یا بر انجام صغیره اصرار دارد فاسق نامیده می شود. در این تعریف با قید «از سوی مسلمان» کافر نافرمان از تعریف خارج می شود و با دو قید اخیر نیز عادل از تعریف خارج می شود. عبدالرحمان بدوی، **تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام**، ترجمه حسین صابری (مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، 1374) ج 1، پاورقی ص 63.
44. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، **پیشین**، ص 16.
45. قاضی عبدالجبار، **الْمُنِيَّةُ وَالْأَمَلُ**، تعلیق عصام الدین محمدعلی (بی جا، دارالمعرفه الجامعیه، بی تا) ص 32 - 33 و 151.
46. سید حسین رئیس السادات، **اندیشه های کلامی شیعه با جستارهایی درباره معتزله**، اشاعره و شعوبیه (مشهد: نشر جلیل، 1382) ص 19.
47. علی محمد ولوی، **پیشین**، ص 191.
48. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، **پیشین**، ص 18.
49. شیخ مفید، **الجمل**، ص 33.
50. همان.
51. شیخ مفید، **ترجمه المجالس**، ترجمه محقق خوانساری (بی جا، انتشارات نوید، 1362) ص 201.
52. شیخ طوسی، **تمهید الاصول**، ترجمه عبدالمحسن مشکوه الدینی (تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، 1358) ص 902.

53. سید مرتضی علی بن حسین موسوی، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق سید احمد الحسینی (قم: مؤسسه نشر اسلامی، 1411 ق).
54. شیخ مفید، *ترجمه المجالس*، ص 201.
55. ابوالحسن مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج 1، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1374) ص 721.
56. شیخ طوسی، *پیشین*، ص 904.
57. ابن ابی الحدید، *جلوه‌های تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ج 7، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: نشر نی، 1385) ص 7.
58. احزاب (33) آیه 33.
59. ابن ابی الحدید، *جلوه‌های تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ص 165.
60. شیخ مفید، *نبرد جمل*، ص 33.
61. سعد بن عبدالله ابی خلف الاشعری القمی، *المقالات و الفرق*، ص 13.
62. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، *پیشین*، ص 18.
63. ضراریه پیروان ضرار بن عمرو و حفص الفرد هستند که معتقدند اعمال بندگان آفریده خداست و می‌گویند که خداوند دانا و تواناست، به این معنا که جاهل و عاجز نیست و خداوند دارای ماهیتی است که تنها خودش می‌داند. شهرستانی، *پیشین*، ص 89.
64. ناشی اکبر، *فرقه‌های اسلامی و مسئله امامت*، ترجمه علی رضا ایمانی (قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1386) ص 81 - 82.
65. شیخ مفید، *الجمل*، ص 32.
66. ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی، *المعیار و الموازنه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: نشر نی، 1374) ص 55.
67. عبدالقاهر بغدادی، *پیشین*، ص 114.
68. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، *پیشین*، ص 19.

69. عبدالقاهر بغدادی، *پیشین*، ص 114.
70. سعد بن عبدالله اشعری، *پیشین*، ص 14.
71. هاشم معروف الحسنی، *پیشین*، ص 76.
72. درباره فرقه‌های شیعه ر. ک: ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعه*، مترجم محمدجواد مشکور (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1381) ص 23.
73. *همان*، ص 17.
74. *همان*، ص 18.
75. شیعه امامیه که مخالفان علی □ را کافر می‌دانند، به واسطه ارتکاب کبیره نیست، بلکه برای این است که آنان را منکر گفتار و فرمان پیامبر 6 می‌دانند و به مانند این است که پیامبر 6 را دروغگو دانسته‌اند.
76. شیخ مفید، *اوائل المقالات*، ص 42.
77. شیخ صدوق، *اعتقادات*، ترجمه سید محمد علی قلعه کهنه (مشهد: انتشارات قدس رضوی، بی‌تا) ص 147.
78. شیخ طوسی، *پیشین*، ص 899.
79. ابن داود حلی، *سه أرجوزه در کلام، امامت و فقه*، تحقیق و تعلیق حسن درگاهی و حسن طارمی (بی‌جا، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بی‌تا) ص 82.
80. شیخ مفید، *الجمل*، ص 35.
81. شهرستانی، *پیشین*، ص 153.
82. از فرق زیدیه هستند که پیروان ابوالجارود یا ابوالمنجم زیاد بن منذر عبادب بودند. ایشان می‌گفتند که پیامبر اسلام، علی را به وصف با امامت منصوب کرد نه به اسم، و مردمان با دیگری بیعت کردند و به گمراهی و کفر افتادند سعد بن عبدالله اشعری، *پیشین*، ص 18-19.
83. شاخه‌ای از غلات و پیروان ابوکامل هستند که آن دسته از صحابه را که با علی □ بیعت نکردند کافر می‌دانند و همچنین علی □ را در اینکه از گرفتن حق خود سرباز زد،

- سرزنش می‌کنند. شهرستانی، *پیشین*، ص 173.
84. عبدالقاهر بغدادی، *پیشین*، ص 29.
85. همان.
86. ابوالحسن اشعری، *مقالات الاسلامیین*، ترجمه محسن مؤیدی (تهران: انتشارات امیرکبیر، 1362) ص 18؛ عبدالقاهر بغدادی، *پیشین*، ص 28.
87. شهرستانی، *پیشین*، ص 173.
88. سید حسین رئیس السادات، *پیشین*، ص 20.
89. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، *پیشین*، ص 19.
90. سعد بن عبدالله اشعری، *پیشین*، ص 12.
91. شیخ مفید، *الجمال*، ص 27.
92. زمهر (39) آیه 65.
93. ناشی اکبر، *پیشین*، ص 97.
94. جعفر سبحانی، *پیشین*، ص 222.
95. شریف رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378).
96. عبدالقاهر بغدادی، *ترجمه الفرق بین الفرق*، ترجمه محمد جواد مشکور (بی‌جا، انتشارات اشراقی، 1367)، ص 254؛ شمس‌الدین محمد بن احمد الشربینی، *الإقناع فی حل الفاظ أبي شجاع* (بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا) ج 2، ص 203؛ ابن نجیم المصری، *البحر الرائق*، تحقیق زکریا عمیرات (بیروت، دارالکتب العلمیه، 1418 ق) ج 5؛ ص 237؛ ابن حجر عسقلانی، *فتح الباری بشرح صحیح البخاری* (بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا) ج 13، ص 58.
97. عبدالقاهر بغدادی، *پیشین*، ص 254.
98. محیی‌الدین النووی، *روضه الطالبین*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض (بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا) ج 7، ص 271؛ *کشاف*



- القناع**، تحقیق ابو عبدالله محمد حسن محمد حسن اسماعیل (بیروت: دارالکتب العلمیه، 1418 ق) ج 6، ص 205؛ زکریا الانصاری، **فتح الوهاب** (بیروت: دارالکتب العلمیه، 1418 ق) ج 2، ص 265.
99. بغدادی، **پیشین**، ص 254.
100. احزاب (33) آیه 30.
101. شیخ مفید، **الجمال**، ص 26 - 27.
102. عبدالقاهر بغدادی، **پیشین**، ص 77 - 78.
103. **همان**، 254.
104. ابو حامد محمد غزالی، **الاقتصاد فی الاعتقاد**، تعلیق علی بوملحم (بی‌جا، دار و مکتبه الهلال، 2002 م) ص 262.
105. پیروان مکتب کلامی ابوالحسن اشعری هستند. اشعری در فروع تابع مذهب شافعی شد، ولی در اثبات عقاید دینی خود ادله کلامی را به کار می‌برد و اصول آن را با عقاید اهل سنت و جماعت وفق می‌داد و مذهب اشعری را بنیاد نهاد. اشعری در مقابل روش معتزله که شیوه برهان بود، طریقه اهل سنت را تقویت نمود و برخلاف معتزله معتقد به قدم قرآن و تفاوت بین ذات و صفات خدا و ضرورت رؤیت خداوند در آخرت شد. محمد جواد مشکور، **پیشین**، ص 54-55.
106. شهرستانی، **پیشین**، ص 102.
107. شیخ مفید، **الجمال**، ص 29 - 28.
108. بکر پیروان بکر خواهرزاده عبدالواحد بن زیدی هستند که می‌گفت: آدمی همان روان است نه کالبدی که در آن روان باشد. عبدالواحد دایی بکر مردی زاهد و از اصحاب حسن بصری به شمار می‌رفت و احتمالاً نام بکر، بکر بن زیاد باهلی بوده است. محمد جواد مشکور، **پیشین**، ص 107 - 406.
109. ابوالحسن اشعری، **پیشین**، ص 154.